

۱
جاهل قداره‌بند
اکبر متولد سال ۱۲۰۸ خورشیدی، فرزند سلیم خراسانی، از ورزشکاران بنام زورخانه‌های مشهد است. گویا اجداد او سال‌ها قبل، از یزد به مشهد مهاجرت کرده و همگی اهل زورخانه‌بوده‌اند. در این میان از بین اکبر، عباس، کریم، غلامرضا و باقر، پنج پسر سلیم که همراه او به زورخانه می‌آیند، فقط اکبر است که علاوه‌بر هوش و قدرت بدنی فوق‌العاده‌اش، به ورزش و کارهای قهرمانی نیز علاقه‌مند است. همین ویژگی‌هاست که توجه پهلوان حاج‌سیدکاظم ضابط را که از استادان فن کشتی است و پهلوانان بسیاری را در خراسان پرورده است، جلب می‌کند و آموزش او را عهده‌دار می‌شود. با این‌همه اکبر در دسته جاهل‌های مشهد است و در درگیری‌های بسیاری حضور دارد، ازجمله در درگیری‌ها و دعواهای همیشگی بر سر تقدم ورود دسته‌های عزاداری به حرم مطهر رضوی، زور بازو و تهور او اغلب کارساز است، اگرچه خودش نیز بارها زخم‌های مهلکی از ضربات قمه دیگر جاهل‌های شهر برمی‌دارد.

۲
اعدامی فراری
در دوره ناصرالدین‌شاه(۱۲۲۷ تا ۱۲۷۵) که قشون حکومتی برای بازپس‌گیری هرات از مشهد می‌گذرند، رفتار چند نفر از سپاهیان باعث می‌شود اکبر پهلوان سلیم با آن‌ها درگیر شود. طبق رسم آن زمان، سپاهیان علوفه‌های دکان علافی را برای اسب‌های خود تصرف کرده‌اند و درنتیجه بین آن‌ها و صاحب‌دکان درگیری پدید آمده است. اکبر در این میانه به جانب‌داری از صاحب‌دکان برمی‌خیزد که به درگیری او با آن‌ها منجر می‌شود. گویا در این درگیری، دو مأمور قشون کشته می‌شوند و اکبر فرار می‌کند و بست در حرم می‌نشیند.

حمزه‌میرزا، حاکم وقت خراسان، حکم اعدام او را می‌دهد، اما اکبر به کمک برادران و دوستانش از حرم خارج می‌شود و به ترکمن‌صحرا و گنبدکاووس می‌گریزد. در آن دیار مدتی به‌طور ناشناس کارگری می‌کند و سپس همین‌طور به بسطام و لاهیجان و رشت می‌رود. شاید دوری رشت از مشهد، دلیلی بوده است که به او جسارت می‌دهد در این شهر به زورخانه برود. هنرنمایی و قدرت بدنی او در نظر حاجی شاهمیر که از بزرگان رشت است، می‌شنیند و مدتی تحت حمایت او روزگاری می‌گذرانند. اکبر سرانجام به تهران می‌رود. هیکل ورزیده و زور بازو و هنرنمایی‌های او در تهران، هدایت…..خان، وزیردفتر(پدر محمد مصدق)را مجاب می‌کند که به تماشای اکبر رفته، سپس او را تحت‌الحمایه خود درآورد. هدایت…..خان در زیارت عتبات‌عالیات، اکبر را همراه خود می‌برد و او در بغداد(به روایتی در کربلا) با زورمندی به نام «علی سنی» کشتی می‌گیرد و او را مغلوب می‌کند.

۳
پهلوان خراسانی
پس از مراجعت به تهران، وسوسه کشتی با پهلوان پایتخت که در آن زمان پهلوان ابراهیم یزدی بزرگ است، به جان اکبر می‌افتد، ولی وزیردفتر که او را آماده کشتی با یزدی نمی‌بیند، با این درخواست مخالفت می‌کند. به احتمال فراوان در این دوره، پسوند خراسانی کنار نام پهلوان اکبر قرار می‌گیرد، چون بعید است در خراسان یا مشهد به او لقب خراسانی داده باشند. در این اثنا(به احتمال زیاد ۱۲۵۰ خورشیدی، شاید هم ۱۲۳۹ خورشیدی) حمزه‌میرزا از ایالت خراسان عزل می‌شود و پهلوان اکبر جرئت مراجعه به مشهد را پیدا می‌کند. اکبر که کمی سربه‌راه‌تر شده است، تمرینات ورزشی خود را زیرنظر سیدکاظم ضابط آغاز می‌کند و بعد از مدتی کوتاه با مغلوب کردن چند کشتی‌گیر حرفه‌ای در ولایات خراسان، نامش به سرزبان‌های افتد. پهلوان اکبر در مدت حضورش در خراسان با اغلب چوخه کاران و پهلوانان این دیار کشتی می‌گیرد و همه را با فنون «لنگ کردی» و «درو» نقش بر زمین می‌کند و بین مردم به «اکبر منگنه‌پا» مشهور می‌شود. به‌مانند که مخالفانش بعدها به‌سخره این صفت را به «اکبر سگ‌پا» تغییر می‌دهند. گویا در این دوره اکبر با پهلوانی کهنه‌کار و سن‌دار به نام عبدل آسیابان آشنا می‌شود و برخی روش‌های خاص و روان کشتی را از او فرامی‌گیرد و به پهلوانی زیرک بدل می‌شود.

۴
خواهان بازوبند
چندی نمی‌گذرد که وسوسه نبرد با پهلوان اول پایتخت و تصاحب بازوبند پهلوانی، کار خودش را می‌کند و پهلوان اکبر خراسانی عزم تهران می‌کند. همه نزدیکان تقریباً مخالف هستند، اما او پیاده همراه کاروانی می‌شود تا پهلوان بعدی پایتخت باشد. خستگی، کار خودش را می‌کند و پهلوان اکبر در سمنان و بر بام کاروان‌سرابی خواب می‌ماند و کاروان بدون او حرکت می‌کند. همین امر باعث می‌شود او مدتی در سمنان بماند. حضور در زورخانه این شهر و سبک خاص ورزشش، دوباره نظر یکی از بزرگان و مشاهیر را جلب می‌کند و نایب‌قربانعلی او را به «میرزااحسین خان»، حاکم سمنان و پسر مرحوم سپهسالار، معرفی می‌کند. پهلوان اکبر با حمایت میرزااحسین‌خان سفرش به تهران را پی می‌گیرد و جمعه روزی به تهران و زورخانه‌های معتبر حضرت عبدالعظیم می‌رسد، جایی که بیشتر پیشکسوتان و معاریف ورزشی تهران در آن میل می‌گیرند. ابتدا فقط مرشد بعضی پیشکسوتان زورخانه او را می‌شناسند اما طولی نمی‌کشد که شیوه منحصر‌به‌فرد او در چرخیدن و ورزش کردن، نامش را برای همه دوستانداران کابل در تهران آشنا می‌سازد. حالا همه به‌خصوص افرادی در دولتمردان، مایل به دیدار پهلوان خراسانی هستند. پهلوان اکبر روزی به‌طور ناشناس وارد زورخانه «نوروزخان» می‌شود که پهلوان یزدی بزرگ در آنجا ورزش می‌کند. کسی او را نمی‌شناسد تا هنگامی که همه برای ورزش لخت می‌شوند. هیکل پهلوان اکبر و چگونگی ورزش او توجه یزدی بزرگ را جلب می‌کند و به فراست درمی‌یابد که این غریبه همان پهلوان معروف خراسانی است. بعد از ورزش طبق معمول پهلوان یزدی «کشتی دوره» را شروع می‌کند و از پهلوان اکبر دعوت می‌کند. پس از دعوت دوم، دو پهلوان فرومی‌گویند: «مرحوم بلور نقل می‌کند که اکبر سه‌مرتبه «زیر می‌گیرد» ولی یزدی «خیمه می‌زند» و اکبر کاری از پیش نمی‌برد، اما دفعه چهارم موفق می‌شود و یزدی را جمع‌وجور و «مال» خود می‌کند. هنوز یزدی «بدل» نزده است که اکبر رها می‌کند و کنار می‌کشد. یزدی می‌گوید چرا ول کردی؟ اکبر اما با حالت تعظیم، زمین را می‌پوسد و از گود خارج می‌شود. گویا هدف پهلوان اکبر، محک زدن پهلوان یزدی است برای کشتی اصلی، پس در برابر عصبانیت پهلوان اول پایتخت می‌گوید: «این کشتی باید در آینده به‌صورت جدی‌تر و در جای مناسب گرفته شود.»

نگین خراسانی ورزش باستانی

نگاهی به زندگی ورزشی پهلوان اکبر خراسانی که آخرین پهلوان رسمی پایتخت ایران در دوران قاجار است

حسین بیات| سال‌هاست که در ایران، روز شکست عمر وین‌عبدود از امام‌علی^(ع) را در جنگ خندق به‌عنوان روز فرهنگ پهلوانی و ورزش زورخانه‌ای گرامی می‌داریم. درواقع ۱۷شوال بهانه‌ای است تا از ورزشی تجلیل کنیم که پیشینه‌ای کهن در فرهنگ ایرانی دارد و سرگذشت پهلوانانش، نمایانگر پیوند جوانمردی و قدرت روحی و جسمی است. یکی از این پهلوانان، پهلوان اکبر خراسانی است که احیاکننده ورزش باستانی در سال‌های پس از مرگ ناصرالدین‌شاه قاجار به‌شمار می‌رود. پهلوان اکبر خراسانی وجوه شخصیتی مختلفی دارد؛ سوای داوری‌های ضدنقیض بسیاری که درباره شخصیت این پهلوان شده است، او یکی از اعجوبه‌های دنیای کشتی و ورزش باستانی ایران به‌شمار می‌رود که هرگز شکست نخورده است. نوشتار امروز ما به این پهلوان نامدار اختصاص دارد. در این نوشتار از تحقیقات گران‌قدر مرحوم حسین پرتویبیضایی (کتاب تاریخ ورزش باستانی ایران، ۱۳۳۷) و نوشته‌های مرحوم حبیب‌ا... بلور(مربی اسبق تیم ملی کشتی) که هر دو با ناپسری پهلوان اکبر (آسید هاشم‌خان خاتم‌زاده) در ارتباط بوده‌اند، بهره گرفته شده است. همچنین از نوشته‌های مهدی نیکخو (شرح حال پهلوانان در مجله نیرو و راستی، ۱۳۲۱) و محمدمهدی تهرانیچی (مقاله نگاهی به کارنامه پهلوان اکبر خراسانی) و پژوهش‌های میدانی محقق عزیز: سیاوش تشییعی، استفاده شده است.



تنها عکسی که از مزار پهلوان اکبر خراسانی موجود است این عکس از آلبوم خانوادگی مرحوم آسیدمهدی قصاب، اهدایی آقای کیوانی است که به دست ما رسیده و برای اولین بار در روزنامه شهرآر منتشر می‌شود

تصویری منحصر به فرد از مزار پهلوان اکبر خراسانی

سیاوش تشییعی ۱۲۸۳ خورشیدی، معروف به سال وبایی، سال وبای عام است این سال. همان وبای دوره مظفری. در خرداد و تیر این سال، گرمای هوا بسیار شدید بود، به خصوص در تهران. عده‌ای که توانایی رفتن به بیلاقات را داشتند، از تهران خارج شدند، اما خیلی‌ها هم ماندند. برخی نوشته‌های آن دوره از تشدید وبا و مردن روزانه حدود ۱۵۰ نفر می‌گویند.
داس مرگ، تهران و شهرهای بزرگ را درو می‌کرد. در چنین شرایطی پهلوان اکبر خراسانی، آخرین پهلوان رسمی دوره قاجار و صاحب بازوبند پهلوانی، همه ثروت خویش را صرف ققرا، ضغفا و بیماران وبایی کرد و سرانجام به‌دلیل سرایت همین فداثیان اسلام اما ناشانی از سنگ نبود. باغچه و پیاده‌رو را گشتم اما نبود.

گذشت‌ومن به‌داستان‌های پهلوانان وپژوهش درباره ورزش باستانی علاقه‌مند شدم. همچنان تصویر آن سنگ‌قبر در ذهنم بود. به صرافت افتادم طهوری شده‌ان قبر را پیدا کنم. خرداد ۱۴۰۰ حوالی ظهر به چهارراه‌بعثت رفتم. می‌دانید مدفن اکبر خراسانی کجاست؟ از صاحب ارمنی مغازه‌ای به نام گارنیک، سراغ قبر را گرفتم. ۱۵۰ سال سابقه سکونت در این محدوده را داشتند. سنگ را دیده بودم، اما جای دقیقش را نمی‌دانست. گفت: «خرد شد و رفت زیر آسفالت». مرداد دوباره برای پیدا کردن ساکنی قدیمی و یافتن رد آن سنگ به آنجا رفتم. فرامرز اشرفی را پیدا کردم؛ صاحب آرایشگاهی در همان نقطه. از سنگ‌قبرگفت وبرای اینکه اطلاعات بیشتری از برادرش بگیرد، با او در کشور سوئد تماس گرفت و به این ترتیب حدود دقیق آن باغچه مشخص شد. در همان روزهای کودکی دیده بودم که صاحب مغازه قصابی روبه‌روی قبر، یک‌بار قبر پهلوان اکبر را می‌شست. با پرس‌وجو از آقای اشرفی، اسم و نشانی قصاب پیدا شد؛ آسیدمهدی قصاب اما متأسفانه در قید حیات نبود. آقای کیوانی، نوه آسیدمهدی قصاب، اما بود و چیز عجیبی نشانم داد. در آلبوم خانوادگی‌شان، عکس قبر پهلوان اکبر را داشتند. دیدنش برای من خیلی عجیب و شیرین بودم. می‌دانم که برای شما هم همین‌طور است. این شما و این هم عکسی که برای نخستین‌بار منتشر می‌شود.

صاحب بازوبند پایتخت

پهلوانان و کشتی‌دوستان و حتی دولتمردان تهران دو دسته می‌شوند؛ جمعی دور پهلوان اکبر و عده‌ای گرد پهلوان یزدی بزرگ را می‌گیرند. به هر ترتیب، زمینه کشتی در حضور فراهم می‌شود، البته تاریخ دقیق آن مشخص نیست، اما آن‌طور که از روایت‌ها برمی‌آید، بین ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۲ هجری قمری بوده است. این دو پهلوان در سه نوبت مبارزه می‌کنند، زیرا هر بار مبارزه بدون نتیجه پایان می‌یابد. هرچه کشتی دوام پیدا می‌کند، پهلوان یزدی بیشتر روحیه خود را از دست می‌دهد و به‌خصوص از اینکه نمی‌تواند کاملاً حریف خود را به چنگ بیاورد، عصبانی می‌شود. مبارزه شکل جنگ‌وگریز به خود می‌گیرد و پهلوانان کمتر قاتی می‌شوند. اکبر از چنگ یزدی می‌گریزد و با اینکه چندبار به دستور شاه، دست اکبر را در دست یزدی می‌گذارند تا نتیجه زودتر معلوم شود، بازهم بی‌نتیجه است و نفس یزدی به کلی بند آمده و خسته شده است. در برخی روایات، پهلوان اکبر، یزدی بزرگ را خاک می‌کند و به‌این‌ترتیب یزدی را شکست می‌دهد، اما در روایت‌های دیگر چون هیچ‌کدام بر دیگری برتری محسوسی نداشته‌اند و حوصله شاه هم به سرآمده بود، با وساطت علاءالدوله که بین دو گروه می‌طرف است، بازوبند یزدی را به خودش می‌دهند و شاه به او لقب پهلوان باشی می‌دهد تا بدون آنکه کشتی بگیرد، امور ورزشی زیرنظرش انجام شود و پهلوان اکبر هم موفق به دریافت بازوبند پهلوانی پایتخت می‌شود. متأسفانه هیچ سندی در این زمینه وجود ندارد تا بتوان نتیجه مبارزه دو پهلوان را به‌روشنی بیان کرد. تنها نشریه آن روزگار کشور، روزنامه ایران بود که در شماره‌های سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۳ هجری قمری آن، هیچ نشانی از این رویداد بزرگ نیست؛ همین است که نتیجه اصلی این روایتی، همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

بانی زورخانه‌ها

پهلوان اکبر خراسانی پس از گرفتن بازوبند اول کشور تا پایان عمرش در تهران می‌ماند و به روایتی تا یازده سال بعد همچنان کشتی میدانی می‌گیرد و پهلوانان بزرگی را شکست می‌دهد. پهلوان خاتم‌زاده شرح تمام این کشتی‌ها را که ذکر آن زیاد است، یادداشت کرده بود و به‌طوری‌که بلور از وی نقل قول می‌کند، پهلوان اکبر در مدت یازده سال دوره پهلوانی خود بالغ‌بر پانصدکشتی گرفته است. بیشترین آن‌ها، راهبان جویای پهلوانی پایتخت بوده‌اند که از اطراف و کناف ایران به تهران آمده و از اکبر زمین خورده‌اند. پرتو بیضایی در این‌باره می‌نویسد: «پهلوان اکبر در دلیری و زور قدرت، سرآمد اقران بود. شنیده نشده که از کسی در کشتی مغلوب شده باشد. در حرفه خود بسیار زرنگ و سیاستمدار بوده و باید گفت که قوه عقلانی او بر نیروی جسمانی‌اش فزونی داشته.»

آن‌طور که از قرائن برمی‌آید، او مبدع فنونی چون سگک کلاته و قفل قیصر بوده و هنر پازدن و چرخیدن و عملیات ورزشی‌اش به‌قدری جالب و خوش‌نما بوده است که نه‌تنها بسیاری از بزرگان کشور و نامداران ورزشی برای دیدن ورزش او به زورخانه‌اش می‌رفتند که بسیاری از پهلوانان بعدی از سبک پازدن او تقلید می‌کردند، پهلوانانی چون آقا‌سیدمحمدعلی مسجدحوضی، حاج محمدصادق بلورفروش، اکبر رباطی کاشانی، حاج سیدحسن رزاز(شجاعت)، حاج‌میرزا محمود جورابچی، اکبر احسانی معروف به جگرگی، اکبرخان پامناری و حاج حسام‌السلطان.

او همچنین باعث می‌شود زورخانه‌های بسیاری در تهران افتتاح شود. روابط پهلوان اکبر با مقامات بالای مملکت، موجب پیشرفت ورزش باستانی می‌شود و این اشخاص به تقلید از شاه قاجار و به تشویق پهلوان اکبر به ساختن زورخانه‌ای کوچک یا بزرگ اقدام می‌کنند؛ شخصیت‌هایی چون نصیرالدوله، حاج‌میرزا دولت‌آبادی، غلامحسین‌خان خزانه، میرزا هدایت‌ا... وزیردفتر، آصف‌الدوله، علی‌خان والی، دوستعلی‌خان معیرالممالک، ملک‌التجار خراسانی، شاهزاده سیف‌الممالک و امثال آن‌ها زورخانه‌هایی تأسیس می‌کنند و هر یک گروهی ورزشکار و پهلوان را دور خود جمع می‌کنند و حتی مخارج آن‌ها را می‌پردازند. خود پهلوان اکبر نیز سر قبرستان امام‌زاده سیدولی، زورخانه‌ای دارد به نام «زورخانه سیدولی»، که سادات مافی برایش ساخته بودند.

پهلوان اکبر همچنین در آن عصر پای طبقه اشراف را به ورزش باستانی باز می‌کند که البته مورد تأیید همه نیست و برخی پیشکسوتان این رشته از آن به‌عنوان کاری زشت یاد می‌کنند و می‌گویند: «ورزش را به دست بچه‌خان‌ها داد، به‌هرصورت در همین ایام است که طبقات مختلفی اعم از تاجر، روحانی، شاهزاده و اصحاب مناصب به‌سمت زورخانه‌گرایش پیدا می‌کنند و به آن رونق می‌بخشند. شاید همین اقدامات است که نمی‌گذارند ورزش باستانی که بعد از قتل ناصرالدین‌شاه(۱۲۷۵ اردیبهشت ۱۲۷۵ خورشیدی) و مرورش به حاشیه رفته است، برای همیشه فراموش شود. در سال‌های بعد جوانمردان و پهلوانان و علاقه‌مندان به ورزش باستانی، دنباله‌کار و احیای سنت پهلوانی را در همین زورخانه‌ها می‌گیرند و نمی‌گذارند زنگ و ضرب زورخانه‌ها از صدا بیفتد.

دوام پهلوانی

از زمان جوانی پهلوان اکبر تصویری در دست نیست. تنها یک نقاشی و عکس از روزگار پیری او در لباس قاپوچجگری (دربانی) موجود است. البته آن‌طور که از شواهد پیداست، پهلوان اکبر هیچ‌گاه جزو مستمری‌بگیران دربار قرار نمی‌گیرد، کما اینکه در دفاتر محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، نام پهلوان یزدی بزرگ جزو نواب قاپوچی‌خانه(نگهبانی و انتظامات) هست، ولی اسمی از پهلوان اکبر نیست و با اینکه پهلوان اکبر در زمان پیری، عکسی با لباس قاپوچجگری دارد، به‌احتمال زیاد حقوق بگیر نبوده است. آن‌طور که بیشتر مورخان گفته‌اند، پهلوان اکبر دارای دو پسر بوده است؛ یکی به نام تقی که پرتو بیضایی از او به نام پهلوان تقی یاد کرده است و دوم هاشم که ناپسری او به حساب می‌آید و فرزند سیدابوطالب خاتم‌زاده است. بعد از فوت سیدابوطالب، اکبر با بیوه او ازدواج می‌کند و سیدهاشم را که کودک خردسالی است، در کنف حمایت و تربیت خود قرار می‌دهد. پهلوان تقی چند سال بعد از فوت پدر، دارفانی را وداع می‌گوید و از او اخباری در دست نیست. سیدهاشم‌خان اما تا سال ۱۳۱۰ زورخانه پدر را اداره می‌کند و به یکی از چهره‌های شاخص ورزش باستانی تهران بدل می‌شود، البته نیکخو نیز داستانی را نقل می‌کند از فرزند خردسال پهلوان اکبر. او می‌نویسد: «در یکی از روزهای بهاری که پهلوان اکبر با فرزند خردسالش* در اتاقی بوده‌اند، بر اثر بارندگی و رعدوبرق، سقف خانه فرومی‌ریزد و آن‌ها زیر آوار می‌مانند. پس از ساعت‌ها که آوار را کنار می‌زنند، متوجه می‌شوند که اکبر طوری روی بچه دست‌وپای خود را قرار داده و خیمه زده که بچه کاملاً سالم مانده، ولی پشت اکبر کمی آسیب دیده.»

به استناد بیت آخر شعر سنگ‌قبر پهلوان اکبر خراسانی، او در آخر ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۲ هجری قمری برابر با ۲۲ تیر ۱۲۸۳ خورشیدی در اثر وبای عام، بدرود حیات می‌گوید. پیکر آخرین پهلوان رسمی پایتخت در زمان قاجاریه، بیرون دروازه حرم عبدالعظیم(کنار آب انبار قاسم‌خان)، جنوب میدان شوش فعلی، به خاک سپرده می‌شود، البته با تغییرات شهری این منطقه و خیابان‌کشی، امروز دیگر اثری از قبر او نیست و مردم فقط اسم و خاطره پهلوان اکبر خراسانی را به یاد می‌آورند.

آن‌طور که سیدهاشم‌خان نقل کرده و در کتاب «تاریخ ورزش باستانی ایران» نیز آمده است، قطعه شعری از امیرالشعرای خراسانی(سرائی پورسعدی) بر سنگ‌قبر پهلوان اکبر نقل شده است:

ای دریغ از پهلوان اکبر که در روزآزمای / زنده از نو کرد نام رستم و اسفندیار

پهلوانی بود یا پهلو که از نیروی او/ پهلوانان جهان هریک گرفته زینهار

پنجه زد با یزدی و شد پهلوان پایتخت/ تا که آمد از خراسان و به ری افکند بار

رفت اندر آخر ماه ربیع آخرین/ دو فروز از بیست رفته سیصد از بعد هزار

*نگارنده، ذیل مطلبی در فضای مجازی، کاربری که خود را نبیره پهلوان اکبر معرفی کرده بود، نوشته بود نام این پسر جعفر بوده است. به فرض صحت این نوشته، پهلوان اکبر پسر دیگری نیز داشته است.

شهرآر

۳شنبه
۱۷ دی‌ماه
۱۳۴۵
شهرآر

۱۵



تاریخ و هویت